

آداب نقد نویسی



اول) بیشتر افراد خود را در ارزیابی آثار هنری محق دانسته یا لاقلاً عادت بر این است که بدون صلاحیت اکتسابی یا برخورداری از دانش مدون، درباره انواع آثار هنری اظهار عقیده می‌کنند.

جام جم آنلاین: اول) بیشتر افراد خود را در ارزیابی آثار هنری محق دانسته یا لاقلاً عادت بر این است که بدون صلاحیت اکتسابی یا برخورداری از دانش مدون، درباره انواع آثار هنری اظهار عقیده می‌کنند.

شاید يك علت این باشد که تصور می‌کنند هنر صرفاً يك امر ذوقی یا حتی غریزی است و همان‌طور که ممکن است بگویند فلان خوراکی چقدر بامزه است یا فلان گل چه زیبا و هوشرباست (واکنش‌های غریزی نسبت به مزه و بو)؛ به همین سهولت نیز درباره زیبا بودن یا نبودن اثر هنری یا قابل درک بودن یا نبودن آن از روی طبع داوری می‌کنند.

باید گفت اظهارنظر در مقوله هنر، مانند هر مقوله فکری و علمی دیگر، به فراگیری مقدمات ویژه آن و ممارست در دیدن و ارزیابی کردن آثار بسیاری نیاز دارد و امری نیست که با یاری غریزه یا فطرت انجام‌پذیر باشد. متأسفانه در نظام آموزشی متداول، کمترین مجال برای تمرین نقادی وجود دارد. از این رو، بیشتر افراد، حتی خود هنرمندان با تکیه بر غریزه شخصی اظهار عقیده می‌کنند.

دوم) ما نیاز به يك چارچوب مستحکم داریم تا داوری خود را بر آن استوار سازیم: کدام چیز خوب، بهتر، یا بهترین است، چرا؟ زیرا می‌خواهیم درباره چیزی که می‌پسندیم اطمینان‌خاطر داشته باشیم. گردآورندگان مجموعه‌های هنری (کلکسیونرها) نیز طی دوران مختلف در طول تاریخ هنر، در کار نقد سهم داشته‌اند، زیرا خریده‌های آنها طبعاً مبتنی بر داوری‌های نقادانه خود یا مشاورانشان بوده است. به طور کلی هر گونه فعالیت در زمینه خرید، فروش و عرضه کردن آثار هنری، حاکی از نقشی است که #171;نقد» ایفا می‌کند.

در نتیجه باید گفت نقد همواره با هنر قرین بوده است. نقد، چنان‌که پیداست در حال حاضر نفوذ خود را بر آنچه هنرمندان قصد دارند به وجود آورند آشکار می‌کند. به بیان دیگر، منتقد در تولید آنچه نقد می‌کند، تأثیر می‌گذارد و بی‌تردید بنای کار بر این نبوده و نیست که در آفرینش هنرمندان مداخله‌ای به عمل آید. بلکه ضمن آموزش هنر و گفت‌وگو درباره هنر، یا خریداری آثار هنری، معیارهای درک هنر برای عموم نیز ایجاد شود. این‌گونه است که هنرمندان در پایگاهی قرار می‌گیرند که آثارشان را نه به عده‌ای افراد نا آگاه از هنر و بی‌خرد در عرصه زیبایی‌شناسی، بلکه به مخاطبانی با فرهنگ که از درک آثار هنری برخوردارند، عرضه کرده یا می‌فروشند. این فرآیند، زمینه‌ساز ارتقای کیفی اثر هنری از سویی و ارتقای سواد بصری مخاطبان از سویی دیگر می‌شود. در این میدان، منتقد نقش آموزگار، راز گشا و راهگشا را به عهده دارد و در سطوحی، نقش مترجم میان يك اثر هنری رازناک و پیچیده با فهم عمومی را ایفا می‌کند.

سوم) برای این‌که منتقد بدرستی از عهده کار برآید به چه چیزهایی نیاز دارد؟ چه چیزهایی باید بداند؟ چه مهارت‌هایی باید داشته باشد؟ پاسخ می‌تواند چنین باشد:

– منتقد باید اثر را ببیند و قضاوت را با عدالت و نیک نفسی توأم کند.

– منتقد با خود هنرمند یا نویسنده به صورت شخصی طرف نباشد.

– اساس نقد بر آزادی اندیشه استوار است و تنها از این راه ذوق و سلیقه و ادراک مردم از هنر، ادبیات و فلسفه بالا می‌رود.

– منتقد باید تعهد به اعتلا بخشیدن به جامعه خود را سنگ بنای خلاقیت خود بداند.

– منتقد پرچمدار تفکر انتقادی است و در فرآیند سلیقه‌سازی جامعه نقش انکارناپذیری دارد.

– منتقد همواره در معرض پاسخگویی، اقناع دیگران و نوید اعتلا و تکامل فضای فرهنگی است، کوششی که آسان نیست و آسان به دست نمی‌آید.

– منتقد باید به نشریه‌ای که در آن می‌نویسد، هشدار دهد که سلیقه سیاسی یا چارچوب سلیاق ادبی، هنری، فلسفی یا حزبی آن نشریه و دوستی و دشمنی نشریه را با هر کسی یا هر جریانی را در سیاق نقادی خود دخالت نمی‌دهد.

– منتقد باید خرد را اساس و بنیان نقد خود بداند، همان‌گونه که نقد مدرن دیگر به اتحاد و پیوند میان مؤلف و اثر کاری ندارد و نقد باید صرفاً به بنیان اثر بپردازد.

ترازوي تحليل و عينك نقد و سازوكار

تفسير، از جمله اموري نيستند كه

با رويح محفل‌گرا و تفكر مبتني بر انتقامجويي فردي و حذف مخالف

كمترين نسبت داشته باشد

– از آنجا كه خواندن و دريافتن يك تابلوي نقاشي يا اثر طراحي در وهله نخست مثل حضور يافتن در يك مكان ناآشناست، اعتقاد دارم منتقد بايد بتواند به مخاطب بگويد كه از قرار گرفتن در يك فضا ناآشنا نااميد نشود و به اصطلاح، پس نزنند. مواجهه با يك اثر هنري كه در نگاه اول بسته و ناآشنا جلوه مي‌كند، شباهت بسياري با مواجهه با يك زبان ديگر به جز زبان مادري دارد. حلقه مفقوده ميان مخاطب و اثر هنري در اينجا توسط منتقد و رسانه تأمين مي‌شود. خواندن يك زبان بيگانه در وهله نخست نياز به يك مترجم دارد. منتقد، به نوعي مترجم ميان اثر و مخاطب است.

چهارم) با مطالعه تاريخ هنر، با آشنائي بيشتر نسبت به معيارهاي متعدد هنر و با بررسي سبك‌هاي هنري معلوم مي‌شود يك معيار ثابت و عيني كه مورد توافق همه باشد وجود ندارد كه آن را به مثابه يك خط‌كش واحد به كار گرفت. به طوري كه اتفاق مي‌افتد حتي مرز ميان نقد، تحليل و تفسير آنقدر باريك مي‌شود كه در خيلي مواقع، حتي مرزي باقي نمي‌ماند. نقد، پديده‌اي همچون كتاب‌هاي درسي نيست كه در چارچوب‌هاي بسته و پاسخ‌هاي چهار جوابي بگنجد و كيست كه نداند مدرسان هنر به شاگردان تذكر مي‌دهند كه چارچوب‌ها را بيايوزند و بعدها براي ورود به دنياي هنر و خلاقيت آنها را فراموش كنند... تفكر انتقادي زماني در ذهن ريشه مي‌دواند كه سال‌ها از انكار آن چارچوب‌هاي مدرسه‌اي گذشته باشد و منتقد سرد و گرم روزگار را چشيده باشد. در نتيجه، براهين متقن و قواي ذهني منتقد را به الماسي ظريف، مستحكم و زيبا تبديل كرده باشد. ترازوي تحليل و عينك نقد و سازوكار تفسير، از جمله اموري نيستند كه با رويح محفل‌گرا و تفكر مبتني بر انتقامجويي فردي و حذف مخالف، كمترين نسبت داشته باشد. نقد، سخن گفتن آگاهانه درباره هنر به منظور بالا بردن فهم و ارزيابي اثر هنري است. نقد صرفاً تلاشي منطقي و عقلايي نيست، بلكه توأمان به احساس و اندیشه نياز دارد.

احمد رضا دالوند/ نويسنده و منتقد هنري